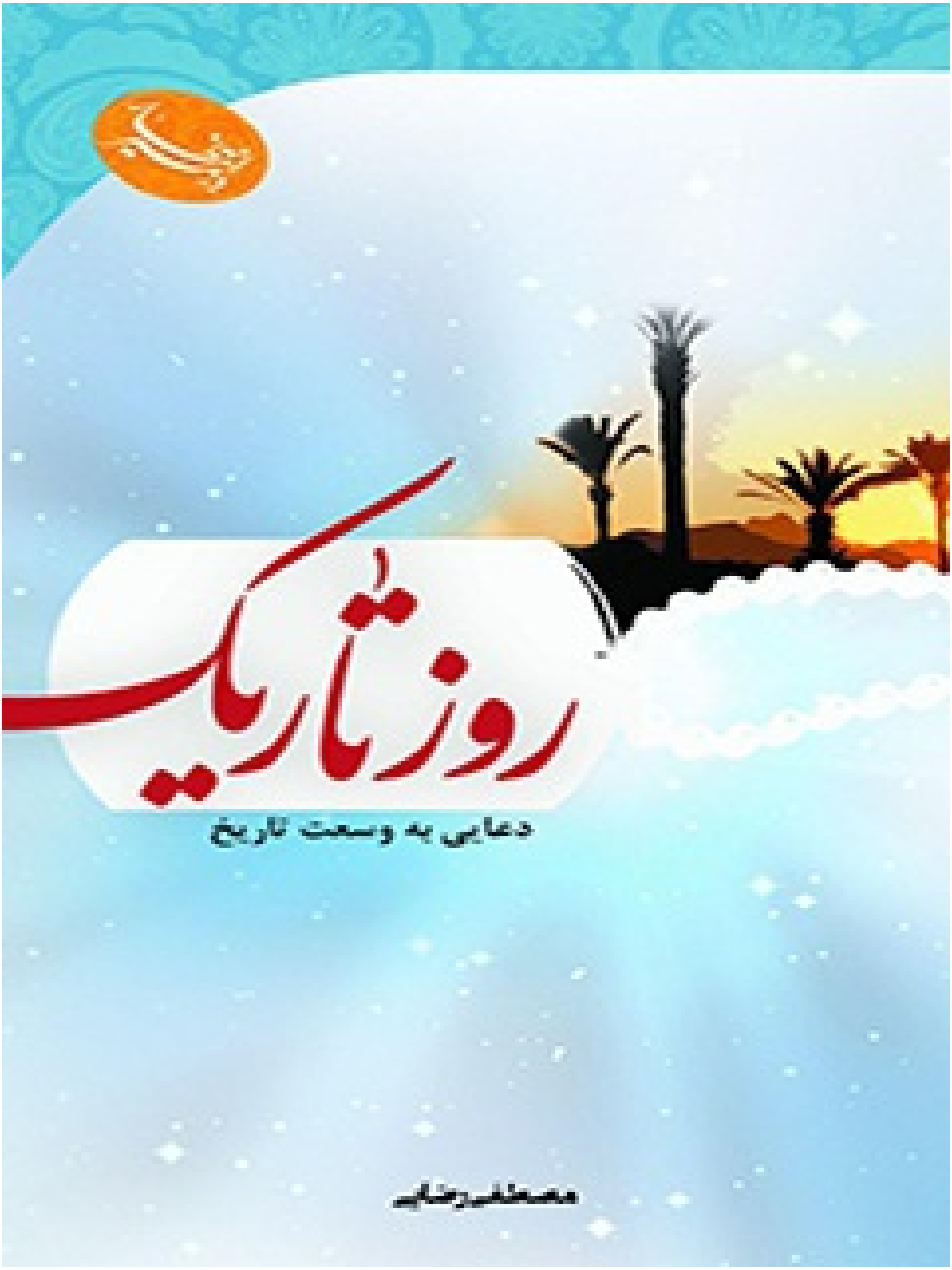

روز تاریک
دعایی به وسعت تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

روز تاریک

نویسنده:

مصطفی رضایی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روز تاریک

مشخصات کتاب

سرشناسه:رضایی، مصطفی، ۱۳۷۱ -

عنوان و نام پدیدآور:روز تاریک/مولف مصطفی رضایی.

مشخصات نشر:قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۷۱ ص.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۳۲-۳

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- خطبه ها -- نقد و تفسیر

موضوع:جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات

رده بندی کنگره:۱۳۹۳ ۹ر۶ر/□□□۱۶۲۸

رده بندی دیویی:۰۸۴۳۰۹۲۲/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۸۲۱۴۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

روز تاریک

دعایی به وسعت تاریخ

□ مؤلف: مصطفی رضایی

□ ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

□ ویراستار: سیده زیتون هاشمی

□ صفحه آرا: داوود هزاره

□ طراح جلد: امیر تدین

□ نوبت چاپ: اول- پاییز ۱۳۹۳

□ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۳۲-۳

□ شمارگان: هزار نسخه

□ قیمت: ۱۸۰۰ تومان

□ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پ: ۲۶/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱(داخلی ۱۱۷و۱۱۶)/۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

□ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵۱۵۶۵۵

□ www.mahdi۳۱۳.com

□ www.mahdaviat.ir

□ info@mahdaviat.ir

□ Entesharatbonyad@chmail.ir

روز تاریک

دعایی به وسعت تاریخ

مصطفی رضایی

فهرست مطالب:

ص: ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

منطقه اول

توی دشت شلمچه قدم می زدم. نزدیک غروب، حال و هوای شلمچه یه جور دیگه ای می شه. نمی دونم چرا این جوریه؟ هر چی به غروب شلمچه نزدیک تر می شی، غربتش رو بیشتر احساس می کنی! بگذریم.

او می گفت: دلم برای حاجی خیلی تنگ شده بود. اونم طبق معمولِ غروبا، خلوتی رو پیدا کرده بود؛ خلوتی که هیچ وقت ندیدم از دستش بده. موقع نماز کنار تانکر آب، وضو

می گرفت. بعد از نماز با لبخند همیشگی به طرفم اومد. گفتم: حاجی! خیلی مشکوکی! نکنه خبراییه؟ امشب خیلی نوربالا می زنی!

چشماشو به زمین دوخت و گفت: وقت رفتن نزدیکه. دیشب حسین رو تو خواب دیدم. بهش گفتم: بی انصاف! مگه قرار نبود با هم بریم؟ رفتی و سراغی از ما نگرفتی. اشک تو چشماش حلقه زده بود. آروم با لباس قشنگش گوشه چشمشو پاک کرد. نفسی کشید و گفت: خُب چه خبر؟ بچه ها چیزی احتیاج ندارن؟ راستی علی! دنبال کسی می گردم که یه حدیث رو براش بگم. حاضری اونو امانتی پیش خودت نگه داری؟

منم که عاشق حالات نورانی حاجی بودم، انگار قند توی دلم آب شد. گفتم: چرا نه؟

به پیشنهاد حاجی، کنار نیزارهای نیم سوخته ای که کنار مسجد مقر بود، قرار

گذاشتیم. فردای اون روز حاجی زودتر از من اون جا منتظرم بود.

سلام حاجی! شرمنده اگه دیر کردم.

نه دیر نشده. آماده ای؟

بله.

می دونی چرا محل قرار رو این جا انتخاب کردم؟ این جا منو یاد یه خاطره ای می اندازه.

حاجی جان! چه خاطره ای؟

یاد یه صبر عجیب و بغض سنگین. یاد این که چون وصیت شده تکلیف، سکوته، حتی کتک زدن عزیزترین خلق خدا و خودت رو شاهد باشی؛ ولی صبر کنی و صبر کنی و صبر کنی...

منتظر این حرفا نبودم. منظور حاجی رو متوجه شدم. او با گفتن هر کلمه، هق هق گریه امانش نمی داد. دائم اشکاشو که مثل ابر بهاری می ریخت، با چفیه پاک می کرد.

حاجی می گفت: اون روز حضرت زهرا توی مسجد برای مردم صحبت کرده بود. نمی دونستم که حضرت با اون حالت برای مردم حرف زده بودند!

حالا منم مثل حاجی گریه امونم نمی داد. ازش خواستم صحبت های خانم رو جزء به جزء برام نقل کنه. اونم که عشقش کلام حضرت بود. خطبه رو حفظ بود و شروع کرد:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله علی ما أنعم وله الشکر علی ما ألهم.

به نام خداوندی که رحمت خاص و عام او همه اشیا را در بر گرفته و هیچ چیز مانع رحمت او نمی شود؛ کسی که رحمتش بر غضبش غلبه دارد. این راه ولی حقیقی است که در اوج مصیبت و محنت، خود را محتاج به استعانت او می بیند و همه چیز را از مظاهر رحمتش. محمد و ستایش از آن اوست، چرا

که همه مخلوقات هدایت شده به دست اویند.همه زیبایی ها و نعمت ها از آن اوست. حتی مصیبت نعمت است و همه بیان گر قرب او و محبتش. شکر فقط برای اوست؛ چرا که همه چیز از آن اوست.حضرت در شکر، از زبان و رضایت فراتر رفته و به شکر حقیقی رسیده اند: «وقلیل من عبادی الشکور و من شکر فإنها یشکر لنفسه».(۱)

در این فکر بودم منظور از شکر حقیقی چیست و چه فرقی با شکر زبانی دارد که حاجی گفت:

هر انسان و هر شیء در دنیا یک مرتبه شکر نسبت به خود دارد. اگر هر چیز در مسیر هدف خلقت خود استفاده شود، شکر و حق آن به جای آورده شده و وقتی که بنده حق همه هستی و جوارح و جوانح خود را به جای آورد، قلیلٌ من عبادی الشکور می شود. شکر حضرت، از این قسم است.

۱- سبأ/۱۳.

علی جان! شایـد وقتی که شـکر در سـخن معصوم به همراه چیزی دیگر ذکر می شود، مقصود به جا آوردن شـکر در آن زمینه است. شـکر در کلام معصوم، با شـکر در سـخن ما متفاوت است. بایـد فهمید که آن نعمت، چه عظمتی دارد که حضـرت این گونه فقط او را ذکر می کند.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۱) پس انسان پیش از آن که برای رسـیدن به خداونـد، از بیرون اسـتفاده کند، راه درون او قرار داده شده است. اگر این برکت از درون جاری نبود، رسیدن خالی بودن از درون، میسر نیست. معصوم تنها کسی است که حق این نعمت را تمام و کمال به جا آورده: «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ».(۲)

۱- شمس/۸.

۲- حجر/ ۴۰-۳۹.

از حرف های فرمانده خیلی لذّت بردم. هر چه بیشتر به او گوش می سپردم، به آرامش بیشتری می رسیدم.

قبل از این که این دنیا و همه این نعمت ها به وجود بیایند، عالَم چگونه بوده و خداوند از چه چیزی برای ساختن آن ها کمک گرفته است؟

زمانی که نه از این جهان، نه از زمان و نه حتی بهشت و جهنم خبری بود، فقط او بود و او بود. او بود که انسان را برای رسیدن به گنجینه درونی اش خلق کرد و جهان را در خدمتش قرار داد. حضـرت زهراهم در کلام شان به همین مطلب اشاره می کند: «والثناء بما قدّم من عموم نعمٍ ابتدأها» سـتایش سـزاوار اوست که نعمت هایش در گذشته از حدّ شمارش خارج بود؛ بدون این که به ما نیازی داشته باشد که او را حمد و ثنا بگوییم یا بخواهد قدرت خود را نشان بدهد.»

«إن تکفروا أنتم ومن فی الأرض جمیعاً فإنّ اللّه غنیٌّ عن العالمین»(۱)

نعمت هایی که به دست او به هستی رسیده اند در حالی که فاقد هستی بودند. خلق او ابتدا است نه تولید؛ پس وقتی که او بود و همه نبود، چگونه می شود که از کسی کمک گرفته باشد یا طرح خلقتش را از روی طرحی دیگر گرفته باشد؟ ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است...

حاجی جان! چرا این دنیا را برای هدف انسان خلق کرد؟ امروز که توی سنگر، قرآن رو باز کردم دقیقاً این آیه اومد: «خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً».(۲) چند بار از روی ترجمه خواندم ولی هر چه فکر کردم، متوجّه منظور این کلام نشدم.

قبل از این که ما و این جهان خلق بشه، فقط و فقط انوار ائمه اطراف عرش الهی

۱- ابراهیم/۸.

۲- بقره/ ۲۹.

مشغول تسبیح، تقدیس و حمد او بودند. خداوند بر ما منّت گذاشت و از نور آنها بهشت و... را خلق کرد و اونها رو بشری مثل ما به زمین برای دستگیری ما فرستاد. آنچه را که می تواند ما را پیش ببرد و به گنجینه های وجودیمان برساند، استفاده هر چه کامل تر از این دنیاست. این دنیا مثالی است از آنچه که در جهان بالاتر وجود دارد؛ پس وجود ما در این دنیا برای مدتی زندگی کردن و سپس از بین رفتن نیست، بلکه آنچه که در این دنیا خلق شده و هر اتفاقی که می افتد، برای حرکت کردن و رسیدن هر چه سریع تر به سوی ظرفیت بزرگی است که در درون ما گذاشتند، اما آسمان ها و زمین از پذیرش آن شانه خالی کردند و طاقتش را نداشتند.«ومسبوغ آلاء اسداها و تمام متن والاها؛ برای نعمت هایی که پی در پی به ما می بخشید همه آن ها عطا از جانب او بود نه استحقاق ما».

حسین! من سال هاست که با این قسمت از فراز انس دارم و هر وقت به انتهای آن متن می رسم، ناخودآگاه اشک طاقت و امانم را می برد. به نظرت اگر کسی بفهمه هر چیزی که در این دنیا استفاده می کنه حتی نفس کشیدن هایش، لطف خداوند، بدون استحقاق ما بوده، از خداوند طلبکارانه درخواست می کنه؟ با غرور زندگی می کنه یا تواضع و بندگی در همه وجودش رخنه می کنه؟

حاجی! چرا نشه؟ چرا قرآن فرستادن پیامبر اکرم را منّتی بر ما می دونه: «لقد منّ اللّه علیکم....»(۱) نمی فهمم منظور این ها چیه؟

ما برای خدا نفعی داریم. به نظرت با بود و نبود یا عصیان و بندگی کردن ما چیزی به او اضافه می کنیم؟

نه، به هیچ وجه.

۱- آل عمران/ ۱۶۴.

او با این که هیچ نیازی به ما نداشت و ندارد، دنیایی به این عظمت را به وجود آورد تا فقط و فقط ما به مقصد و نور برسیم. لحظه به لحظه به ما توجّه داشته، هر اتّفاقی که برای ما می افتاد، همه هدایت های او بود که بهتر و سریع تر به مقصد برسیم. بهترین و عزیزترین مخلوقاتش که انبیا و معصومین هستند را برای هدایت ما به آن مقصد، فرستاد؛ اما حال ما حال مورچه ای است که وقتی نوک قلم رو بر روی کاغذ می بینه دیگه فکر نمی کنه برای حرکت این قلم نیاز به دستی بالاتر از آن است!

پس این آیه «کیف تکفرون باللّه امواتاً فأحیاکم»(۱) مربوط به همینه؟

بله. ما را از نبود به وجود رساند، فقط برای خودمون. نعمت هایی که او در اختیار ما انسان ها گذاشته، به هیچ مخلوقی نداده. آیات

۱- بقره/ ۲۸.

او از حد شمارش خارج است: «قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّی»(۱). یادمون باشه که این همه نعمت بی شک برای رسیدن به نعمتی فوق همه این هاست و اون همون صراط مستقیمه:«اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ».

کاملاً درسته. او می خواهد با هر آنچه که خلق کرده ما را به این جایگاه برساند؛ جایگاهی که انسان هر چه به آن نزدیک تر بشه، قدرش رو بیشتر می دونه! جایگاهی که بالاتر از لذّت های واقعیه. یادم هست وقتی دفعه قبل مرخصی رفتم زیارت آقا امام رضا، توی اذن دخول حرم نوشته بود: «بلذیذ مناجاتک». ابتدا و انتهای این نعمت ها برای ما قابل تصوّر نیست، چه برسه این که بخواهیم پاسخ اون ها رو بدیم یا بابت اون ها تشکر کنیم.

۱- کهف/۱۰۹.

حاجی! چرا ما انقدر زود این همه نعمت رو فراموش می کنیم؟ خودم رو می گم. الآن که این جا هستم حالم خوبه و حواسم به این ها هست، اما همین که سَرَم به کارهای دیگه گرم شد، انگار نه انگار! آب از آب تکون نمی خوره!

می دونی حسین! مشکل کار کجاست؟ ما کوچک و محدودیم؛ برای همین ظرفیتمون هم کمه. برای شناخت او ظرفیت زیادی لازمه که بتونی هر چه بیشتر خودت رو به او نزدیک کنی. ما از اون جایی که به مادیّات خیلی مأنوس هستیم، هر چیزی رو در همین قالب تصوّر می کنیم؛ امّا حضرت می فرمایند: «فهمیدن و درک ابدی بودن او و نعمت هایش از ادراکات خیلی بعیده!» انسان هر چه از دنیا جدا بشه، می تونه او رو بهتر درک کنه و محبّت واقعی و دائمی خودش به او را بیشتر کنه.

«... بالشکر لا قصا لها واستحمد الی الخلائق باخوالها وثنی بالندب الی امثالها». اگر شکری از ما خواسته شده، به خاطر باقی ماندن خودمان در این مسیر است. شکر دائم باعث توجه همیشگی به صاحب راه حقیقت (خداوند) و ماندن در این راه، نورانیّت می شود و اگر او خواستار حمد و ستایش ما بوده، برای گم نکردن مسیر و سررشته راهه، برای حبس نشدن در دنیای مادیّات و گذراندن یک زندگی حیوانی بوده.

«أَخْلَدَ إِلَی الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»(۱). حد، جایگاه و مقصدی که برای ما آماده شده، حقیقتی است که همه آسمان ها و زمین نتونستند اون حقیقت و امانت رو بر دوش بگیرند. «فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا».(۲)

۱- اعراف/ ۱۷۶.

۲- احزاب/ ۷۲.

خسته شدی؟ ببخشید. نزدیک غروبه و کم کم هوا رو به تاریکی می ره. نم نم بارون هم شروع شده. تا نماز شروع نشده وضو بگیر. مراقب باش توی بارون خیس نشی، خودتو بپوشون سرما نخوری.

منطقه دوّم

فردای اون روز که داشتم به سمت زاغه مهمّات می رفتم، بچه ها رو دیدم که جمع شده بودند و درباره مورد حاجی صحبت می کردند.

سلام محسن! چی شده؟ حاجی کجاست؟

دیشب که بچه ها به همراه حاجی برای شناسایی رفته بودند، توی میدون مین، ضامنِ یکی از مین ها در حین خنثی کردن، دَرْ می ره. حاجی برای این که کسی آسیب نبینه، خودش رو به سرعت انداخته بود روی مین. الحمدللّه

مین منفجر نشد، ولی حرارت اون قسمتی از بدن حاجی رو سوزونده بود. الآن هم موقّتاً توی بهداری بستریه. هر کاری کردیم قبول نکرد برگرده عقب. راستی به یکی از بچه ها هم پیغام داده بود که به شما بگه بری پیشش بهداری. مثل این که باهات کاری داشت.

وقتی وارد بهداری شدم، لبخندهای همیشگی حاجی باز هم تازگی داشت.

علی! حوصله داری؟

بله حاجی جان! خیلی.

می خواستم ادامه حدیث رو با هم بخونیم.

حاجی! خیلی دوست دارم پیشت بمونم، امّا می ترسم حالت بدتر بشه. می ترسم بهت فشار بیاد.

نه علی جان! خودت که می دونی اینا باعث آرامشه، شروع کنیم؟

باشه.

«اشهد أن لا إله الا الله وحده لا شریک له». شهادت، درك كردن با دل و جان است؛ درکی که «بحقیقه الایمان» باشد. شهادت کنار زدن موانع و دیدنی است: فبصرك الیوم حدید. با نرسیدن به حقایق و پاره نکردن حجاب های ظلمانی، نمی شود به «عین صافیه» دست پیدا کرد. «اللّه اکبر» بعد «أشهد أن لا إله إلّا اللّه و...».

بنده خالص خدا پس از شناخت عمیق او و حمد قلبی او به شهادت می رسد.

حاجی! پس «وحده لا شریک له»(۱) یعنی...

یعنی در عالم هیچ حقیقتی غیر از او وجود نداره: «اللّه نور السماوات والأرض....»(۲) ما اگر خداوند رو درست نشناسیم، نمی تونیم دید

۱- ق(۲۲).

۲- نور(۳۵).

کاملی نسبت به دنیا داشته باشیم. «کلمةٌ جعل الإخلاص تأویلها».

علی! این آیه رو تا حالا شنیدی: «هل ینظرون إلّا تأویله یوم یأتی تأویله...؟»(۱)

بله حاجی! اون روز که داشتم کنار تانکر آب وضو می گرفتم، از بلندگو که قبل از اذان قرآن را پخش می کرد، شنیدم؛ اما معنی «تأویل» رو متوجّه نشدم. البته تو دلم گفتم اینم می ذارم پای حساب حاجی که بعداً با چیزای دیگه ازش بپرسم!

خُب، پس یکی از بدهی هام رو الآن می خوام پرداخت کنم. «تأویل» تقریباً به معنی حقیقت و واقعیّتِ هر چیزی است. برای همین حضرت فرمودند: واقعیت توحید در اخلاص تجلّی پیدا می کند. اخلاص یعنی غیر او نخواستن و توحید هم یعنی تنها او را انتخاب کردن.

۱- اعراف(۵۳).

در آیه هم گفته شده که ما در دنیا به خاطر شرایطی که وجود داره، قادر به دیدن واقعیّت ها نیستیم و روز قیامت است که عین اون ها رو همه می بینند و هر کس که...

یه خواهشی دارم، اگه می شه بقیه این حدیث رو با خط خودت برام بنویس. می ترسم زبونم لال، تو رو از دست بدم ولی نه باهات بیام و نه یادگاری ای ازت داشته باشم.

ای به چشم! بابا این حرفا چیه؟ بقیه حدیث امروز رو زیر عکس امام می نویسم: «و ضمن القلوب موصولها و أنار فی الفکر معقولها».

حاجی! یعنی می شه ما هم این محبت های حضرت رو درک کنیم و باهاش زندگی کنیم؟ همیشه احساس می کردم که اگه بخواهیم پله های بالاتر رو طی کنیم، آزادی و شادی قلبی ازمون گرفته می شه،

انگار کبوتر تو قفس می شیم، زندگی رو برای خودمون سخت می کنیم.

علی! تا حالا حرم آقا امام رضا رفتی؟

بله.

زیارت امین اللّه رو که مدّاح حرم هر شب زمزمه می کنه رو یادت هست؟

اتفاقاً هر وقت تنها می شم با خودم زمزمه می کنم. حاجی جان! چی می خواهی بِهِم بگی؟

این قسمت از دعا رو یادته: «مشتاقه إلی فرحه لقائک»؟

«إلی فرحه لقائک، فرحه لقائک...». جوابم رو گرفتم...

حاجی با بغض و اشک ادامه داد:

«لا اله الّا اللّه» با روح عجین و همراهه. اونه که در سختی ها، روی صفحه دل نقش

می بنـده. بی تو مانـدن سـخت و بی معنی بُوَد و اندیشه آن فکر را نورانی می کنه و به نورانیّت و منزلگاه خود می رسونه. فکر اگر بـا این حقیقت تغـذیه شود در لغزش قرار نمی گیرد و گـام هـا را در جای خود قرار می دهـد؛ هر چی رو همان طوری که هست، می بینه. «الممتنع من الابصار رؤیته ومن الألسن صفته و من الاوهام کیفیّه».

حاجی، با هر کلمه، هق هق گریه اش زیاد می شد. چفیه اش خیس خیس شده، امّا ادامه داد:

با چشم سـر دیـده نمی شود؛ چرا خداونـدی که در همه جا و همه حال، همیشه حضور دارد، محـدود می شود؟ محدودیتی که لازمه دیدن است. همه موجودات، وجود یافته از اویند و وجودی غیر از او وجود ندارد. «هو

معکم أینما کنتم»(۱) بـا چشم دل در همه آثـار قابـل مشاهـده است. «متی غبت حتی تحتـاج إلی دلیل»، «کیف یسـتدل علیك بما...».(۲)

چنین پروردگـاری که بر مـا احـاطه کامـل دارد «وهو بکـل شـیء محیط» و به احوال همه موجودات علم نافـذ دارد «و هو بکل شیء علیم»(۳) و هر چیز در دست توانای او خاضع است و«هو علی کل شـیء قدیر»(۴)، چگونه ذهن محدود ما توانایی درك چنین عظمتی را دارد؟

حتی فرشـته مقرّب نیز تـا انـدازه ای توانایی این معرفت را دارد و الّا «لو دنوت انمله لاحترقت»(۵). بایـد به سوی او که «هو کل الخیر» است، به راه افتـاد، رحیـل بست، از خود کوچ کرد، از مـادّی گری و محـدودیت هـایش آزاد شـد تا به سوی بی نهایت شدن عزیمت کرد؛

۱- حدید(۴).

۲- دعای عرفه.

۳- بقره(۲۹).

۴- مائده(۱۲۰).

۵- بحارالانوار.

سفری که هر چه قدر به او نزدیک تر شویم، از نابودی رهایی پیدا می کنیم «کل شیء هالك إلّا وجهه....»(۱)

حاجی به این جا که رسید سرفه هاش خونی شده بود. زخم ها اذیتش می کرد. پرستار رو خبر کردم.

(۲)

دو روزه به دیدن فرمانده به بهداری می روم؛ فرمانده ای که همیشه از او یاد می گرفتم و با او غم و غصه ای نداشتم.

امروز روز سوّم بستری شدنِ حاجیه. بعد از نماز ظهر بِهِش سر زدم. از پشت نایلونی که به در زده بودند، بِهِم اشاره کرد بیام داخل.

کنارش چند تا برگه گذاشته بود.

علی! خوبی؟ ببخشید نتونستم ادامه بدم.

۱- قصص(۸).

چند تا سرفه کرد و با صدایی گرفته گفت: «عوضش ادامه اون رو، روی برگه نوشتم. خدمت شما.»

حاجی جون! هر روز دعا می کنم که برگردی و خودت با صدای قشنگت خودت، حدیث رو ادامه بِدی.

پس از خداحافظی از اتاق خارج شدم و به سنگر خودمون اومدم. گوشه ای از سنگر، کنار عکس امام نشستم و شروع کردم به خوندن:

«ابتدع الاشیاء لا من شیء...». خداوند، موجودات هستی را در حالی که نبودند به وجود آورد، بدون نمونه و الگویی. خلق را او شروع کرد و ما از خوان نعمت اوست که می سازیم و به ساخته هایمان می نازیم. با دست قدرتمندش همه چیز را ساخت بدون این که نیازی به ساختن آن ها داشته باشد. اگر خورشید و ماه در آسمان است، اگر

زمینی سرشار از آب است و کوه و صحرا و بیابان، بود و نبود آن ها، برای او نیروی جدیدی به ارمغان نمی آورد و به لشکر او نمی افزاید. همه عالم خاضعانه در اختیار اوست. او بود که آن ها را خلق کرد و به آن ها روزی داد. بود و نبودِ ما، برای او فایده ای ندارد. او همچو ما، چشم به دست کسی داشته باشد... همه چشم ها به دستان اوست و او بی نیاز از همه، حتی نه به فرزند و همسر و خانواده. او خلق کرد و نبود را به بود رسانید تا چشم ها را به زیباترین زیبایی ها برساند؛ به آنچه که گم گشته است.

همه او را می خواهند. سال ها بود از گمشده ای که در نزدیکی آن ها بود، به دری دیگر سر می زدند؛ همان هستی ای که با عشق به او می شود به پیش رفت.

قدرتش هر سختی ای را رنگ راحتی بخشیده و طاعتش ما را از خشکی کویر به

خنکـای چشـمه حیـات می رسانـد. دعوتش از مـا، همه آسـمان هـا و زمین را پر کرده و هر لحظه انتظار پاسـخ گفتنِ ما را می کشد.

رسـیدن به شـهر آرمانی و موعود، با او ممکن می شود و سـقوط در چاله بی انتهای نابودی، در فاصله گرفتن از اوست. غم او، بیراهه رفتن ماست و صدایش به گوش می رسد وقتی که چشم را بسته ایم و نمی دانیم عاقبت این رفتن کجاست.

صدایش به گوش می رسد که می گوید: «شـما برای بهترین و زیباترین فصل آفریده شده اید؛ پس بیایید از مسـیر اصـلی پیش روید، پوست بدنتان طاقت آتش گداخته های راه را ندارد.»

علی آروم با خودش زمزمه می کرد: «آتش گداخته، گداخته...»

منطقه سوّم

«وأشـهد أن أبی محمّداً عبده...» حضـرت، شهادت می دهند به این که پدر من بنده خدا بود؛ تسلیم او، عمل کننده به هر آنچه که خداوندش اراده می کرد و گوینده به هر چه به او وحی می شد. خداوند بنده ای می خواست که هنگام بردن کاروان، آنها را به سـمت خود نخواند و یا طبق میل خود، آن ها را نبرد تا به جای رسـیدن به دیدار همیشگی از همه آرزوها محروم شوند و او همان بنده بود. او را قبل از

راهبر شدنش، برای خود برگزید و بهترین و نزدیک ترین به خود قرار داد.

آری! او محمد است چرا که بهتر از او یافت نمی شود. خدایش او را به خاطر نهایتِ شایسته بودنش می ستاید. مصطفی، کسی که قبل از خلق شدن هم محبوب ترین و برگزیده ترین فرد نزد پروردگار بود. چه کسی یافت می شود که از او نیکوتر باشد؟ خوبی ها برای جلوه دادنشان، به دور او حلقه زده اند. زمانی که هنوز نه انسان و نه زمینی و نه ماه و خورشیدی بود و همه در برهوت ترسناک نیستی و نبود به سر می بردند، کسی جز پروردگار عالم در صحنه بزرگ هستی وجود نداشت، او را محبوب خود برگزید؛ چرا که او خداست و می داند، آینده و گذشته و حال برای او بسان دشتی است صاف، که هیچ کدام نه از او پوشیده بود و نه خواهد شد.

او می دانست که در روزگـار خلقت، فقط محمّـد است که در امواج دریای هستی به راحتی و به سـلامت با یافتن مسـیر رفتن، نجات می یابد. او با دیگران فرق می کند.

راهی که همه هزاران سـال، نَفَس نَفَس زنان و عرق ریزان طی می کننـد، او در چشم به هم زدنی با روحی آرام و دلی مطمئن می رود، از تاریکی ها نمی ترسد، و نه از قحطی چون او. خود همان عین نور و عین حیات است.

او را فرستاد تا ببرد این کاروان را به مکانی که غیر از او توانایی این بردن را ندارد.

راه آن قدر سهمگین و پرخطر است که هر کس جز او کاروان را در دل بیابان رها کرده و پا به فرار می گذارد.

اوست که بایـد قـافله را ببرد. راه و قـافله خوب می داننـد که این برنامه بـدون ساربانیِ او، شـکست خواهـد خورد، کِشـته های گذشته با

بادی سوزان به باد خواهد رفت و چشمه های پرآب در خواب خواهند رفت.

فقط اوست که باید قدم مبارکش را بگذارد و برای کاروان، مسیر بی خطر را نشانه گذاری نماید.

او زمانی آمد که قافله از هم گسسته بود. گروهی خسته و در راه مانده، گروهی به سوی منزل وحشت و گروهی هم هلاک شده بودند. دانه های تسبیح، هر کدام به گوشه ای و لباس خلقت پُر از چرک و آلودگی شده بود. به جای نور، به دورِ آتش حلقه زده اند و مقصد را سنگ های شعله وری گرفته بودند که زبانه هایش به آسمان می رسید. بر مُردن اصرار داشتند و خفگی را زندگی برتر می شمردند.سرزمینی که همیشه به دنبال آن بودند امروز شده زندگی کردن با خوک و سگ و حیوانات وحشی.

در این تـاریکی و ترس و آرزوی مرگ، نوری رسـید و پرده های سـیاهی را کنار زد. دوباره باد ملایم امیـد را به صورت های آتش زده رساند و قلب ها را از تیرگی و کوری به نشاط و بینایی رساند.

چشم هـا بـا او روزگاری جدیـد را مشاهـده می کرد. آن روز بود که فهمیـد سال هاست هزاران پرده بر در خانه چشم هایشان اجازه لحظه ای دیـدن را به آن ها نمی داد. نمی توانسـتند زیبایی دریا، معجزه افق، رنگ صـحرا و دلبری بهار را ببینند. دسـتان یـخ زده شـان در زمسـتان طولا‌نی بـا گرمـای دسـتان منجی به آرامش می گراییـد و غم و غصه بـا دیـدنش رفته بودنـد. پیغام نوشتند:«تا او این جاست، جایی برای ما نیست.»

میان آتش، قـدمی پر نور ظاهر شـد. آتش تاب مانـدن را ندارد. شاید او هم سال هاست با این قدم ها آشـناست؛ قدم هایی که آمده

است هزاران هزار تن سوخته و نیمه سوخته را از این شعله ها نجات دهد.

در این گرمای سوزان، دستان خود را دراز کرده که گروه گروه را از آتش این جهنّم نجات دهد. چشم ها پس از عمری با آتش بودن، توان دیدن را ندارد! پس از چرک های آلوده، خیلی ها در آن مدّت کور شدند، ولی دستان او شفابخش است؛ دستانی که آتش آن را نمی سوزاند، هر جا باشد شعله ها خاموش و سرد می شود.

یکایک را صدا می زند و برای خارج کردن شان فرا می خواند.راه بیرون رفتن با آمدنش، آماده است. سال هاست که در میان شعله ها رفته و هر روز بیرون کشاندن و نجات بیشتری...تا این که مهلت به پایان می رسد و باید حبیب به نزد محبوبِ خود بازگردد.

محبوب او را با مهربانی فرا می خواند. رغبت دیدارش شُـهره آسمان ها شده. او از بین آتش ها به سوی منزل خود به راه افتاد. فرشته هـا او را در بر گرفتـه انـد و محبّت خداونـد همـه وجـود او را احـاطه کرده. قرار اسـت او برای همیشه به نزد معشـوق و پروردگار خود برود؛ معشوقی که هر لحظه به حبیبش سلام می دهد. پیغام رسان امین و بهترین و برگزیده خلق او، سلام بر او، سلام بر او و سلام بر او...

نوشته ها که به آخر رسید، صدایی شنیدم:

علی! علی! حاجی امروز از بهداری با سلامتی مرخص شده. می خوای ببینیش بیا سنگر مقر.

منطقه چهارم

وقتی به سنگر مقر رسیدم، بچه ها دور حاجی رو گرفته بودند و هر کدوم به نحوی دل تنگی شونو برای فرمانده، شرح می دادند. جمعیت اطراف او که کم شد، حاجی به طرفم اومد. گویا اونم مثل من خیلی دلش برام تنگ شده بود. ناخودآگاه با دیدنش از شوق به گریه افتادم!

بِهِم گفت: علی! دوست داری حدیث را ادامه بدیم؟

مَنَم با یه لبخند، شوق خودم رو ابراز کردم.

پس از مدتی دوری، دوباره داشتم صدای زیبای خودش رو می شنیدم:

«ثم التفت علیها السلام إلی أهل المسجد...» فاطمه زهرا علیها السلام به حاضران در مسجد رو کرد:

شما بنـدگان آن خـدایی هستید که از آتش نهیبتان کرد و به بهشت دعوتتان نمود. برای این مسـیر دشوار، برنامه ای قرار داد و آن را به دستتان رسانید؛ برنامه ای که آب حیات را نشان داده و آتش سوختن را معیّن کرده، بهار را معرّفی کرده و از زمستان و دربه دری بازداشته.

با وجود راهنما و برنامه راه، هر کدام از شما بر خودتان مسئول هستید گام ها را مراقبت کنید و در این مسیر چشم را نبندید،

از دام های طلایی دلربا مطمئن نباشید و سراب ها را آب زندگی نبینید.

اگر حیوان درنده ای بر مسیرتان حاضر شد، تا زمانی که سلاح گفته شده در برنامه را همراه داشته باشید، او خراشی حتی بر راهتان وارد نمی کند. قرار بود دیگران را هم از این برنامه باخبر کنید، آن ها که با خوش بینی تمام، مسیر را همیشه بهار می بینند و هر وحشیِ چنگال تیزکرده ای را دوستِ خود می پندارند. به آن ها باید بگویید که آماده چشمان در کمین باشند. خود را همچو در و دیوار، سنگ و جاده راه می سازند تا هنگام غفلت بر سرتان ریخته و استخوانی سالم در بدنتان نگذارند.

پاسدار حقِّ الهی در میان شماست؛ همان پیمانی که خداوند در میان شما گذارد، در دسترس شماست؛ آنچه که پیامبر او بعد از خود در میان شما به یادگار گذاشت.

قرآنی که با او در مسیر بی نور نمی مانید و در هراس تاریکی ها در امان هستید. او سراسر راستی است. نوری که شعاع آن هر بیکرانه ای را در برگرفته و روشنی چراغ او برای این خانه یا دیگری نیست، خورشید نیز دستِ تمنّا به روشنی او دارد.

جلای آیینه چشمان است؛ همان آیینه که دیگر دیده نمی شود، نه خودش و نه تصویر درون او. دیگر نمی شود با او لکّه های صورت دل را برداشت و از درونش شانه ای بر آشفتگی ها زد.

با رفتن به سویِ او به باغ، سپس شهری پر از گل، رفته رفته به جهانی از گلزار خواهی رسید. هر گلی، هزاران غنچه معطر در دلِ خود کاشته و چه زیبا برای چشم دلبری می کند. نادیدگان حسرت دیدن شما را می خورند و آرزویش را به دستان پر از امید دعا می سپارند.

میهمانـانش را به بهشت موعود می رسانـد، آن جـا که نه غمی است نه دردی نه خسـتگی و نه ناامیـدی. رنـگ رخسارش، راه نجات را نشان می دهد، کافی است به نغمه مرغان آن گوش دهی تا برق کسالت از سرت بپرد و برای همیشه برود.

با اوست که می شود به هر نوری رسـید. معدن و مخزن همین جاست. از این جاست که باید با قانون شـر آرزوها آشنا شد؛ راه هـایش، سـراب هایش، خوابش و نشاطش. ابزار سـفر در همین جاست، بـدونشان نمی شود به راه ادامه داد. آری! با این اسـب چابـک است که از گـذر هر راهزنی می شود عبور کرد و به دوسـتان آشـنا رسـید، به فضـل و نیکی و خوبی هـا دست یـافت، دعوت ها و اعلام خطرها را شناخت؛ خطری که باعث قطع از نور می شود، خطری که جان را می گیرد و خطری که...

فرمانده این گونه ادامه داد:

«فجعل الایمان تطهیراً لکل من الشرک». خداوند برای پاک شدن ایمان را قرار داد. با او می شود آن آینه رسوب گرفته را صیقل داد. با نماز می شود از سراب ها رها شد و دید این که ما نقطه کوچکی از کتاب پرنقش هستی هستیم.

زکات را وسیله ای برای دست یافتن به آسمان معرفی کرد. با او می شود آذوقه بیشتری برای راه جمع کرد؛ به همسفری، به قدرت پرواز کردن...

روزه، شوقمان را برای وصال به آرزوی همیشگی، همان آرزوی بزرگ ولی دست یافتی، بیشتر و بیشتر می کند...

حجّ پوششی شد برای نگه داری برنامه راه، تا از فرسودگی و کثیفی ها در امان بماند...

ای مسافران قافله دوست! عدلتان با یکدیگر قلب هایتان را به هم گره می زند؛ گرهی چنان محکم که حتی تبر زهرآگین دشمنان یارای جداکردنشان و دور زدنتان را ندارد.

امّا «امام» پیشوا و ساربان این کاروان است. بی ا طاعتش نه رسیدنی در کار است و نه حیات و رفتنی. راهزنان، شب و روز در آتشکده های خود نقشه جدایی تان از این آب حیات را می کشند. خوب می دانند وقتی از او فاصله گرفتید و تشنگی نایتان را گرفت، چگونه به لجن زار و سراب ها روی می آورید. هر جا که این فاصله را دیدند، چنان بین قافله رخنه کردند که نه مالی گذاشتند و نه جان و احوالی. نیزه به چشم فرو می کردند و لگد به صورت ها می زدند. سر می سوزاندند و پیکر قطعه قطعه می کردند.

امام شـما را در آغوش گرم خود حفظ می کند، نمی گذارد کوچک ترین تیر سمّی از دشمنان به شما اصابت کند و یا اشکی از ترس به چشـمتان بیایـد. در این مسـیر بایـد جهـاد کرد و جنگیـد. فرصت طلبان آرام نخواهنـد نشـست. هر لحظه برای آن ها فرصتی برای غارت است. باید با جهاد، عزّت کاروان را حفظ کرد؛ با صبر، سـنگ ناامیدی به پیشانی شـیطان زد و با راهنمایی کردن در جازنندگان همه کاروان را از خطر شبیخون نجات داد.

در این راه، محبت به پدر و مادر قدم ها را از قله های بین راه دور می کند و دوستی و سـرزدن به دوستان آشنای راه، نیروها را افزایش می دهد. در طول مسـیر نیروهایی از لشـکر دشمن نفوذ خواهند کرد؛ باید آن ها را از کاروان جدا کرد تا خونی ریخته نشود.

می شود برای سلامت در سفر، نامه ای به ساربان داد و نذر رسیدن را نوشت؛ نذری که

وفایش گام ها را پرتوان تر و سریع تر می کند. از آذوقه سفر نباید برای یکدیگر کم گذاشت تا کمبود آن نابودمان نکند.

باید از آب سمّی دشمن که به شما می دهند دوری کرد؛ آبی که با آن به کشتار همسفران روی می آوریم و شعله شعله به دامان باغ رهایی می رویم.

تهمت به دوست و یاور راه همان چیزی است که چشمان خون آلود انتظار دارند. هر کس برای رفتن وسیله ای به همراه دارد. ما قافله سعادتیم؛ سرقت از این قافله، شقاوت و سیه روزی، را به دنبال می آورد.

خداوند با شماست هر جا که باشید و یاریش پشتیبان شما. پس خود را یاری کنید با اخلاص پاکی، زلالی و با چشم به روشنایی داشتن. از نرسیدن باید ترسید، نرسیدن یعنی بی رغبتی به رفتن و امید به دشمن. دشمنی که از او باید ترسید. همان ترسی که ساربان از حمله آن ها برای جان ما دارد.

منطقه پنجم

از روزی که علی این حدیث را شـنید، کمتر از یک ماه می گذرد. او می گفت: «فرمانده ام چه زیبا زندگی می کند و چه زیبا می بیند و...»

او قراره سه روز به مرخصی بره برای دیدن خانواده اش و بچه اش که ماه هاست چشم انتظار پدره.

آیا چشمای او بابا رو می تونه برای آخرین بار ببینه؟!

چنـد روز پیش متوجه شدم که با حاجی، هم شـهری هستیم. قراره با هم برگردیم. از اون خواهش کردم حدیث رو توی مسـیر برام ادامه بده.

ساعت پنج و نیم صبحه. بعد از نماز صبح، سوار ماشین شدیم تا به شهرستان برگردیم.

حاجی جان! خیلی علاقه دارم ادامه بدید. می فرمایید؟

بازم لبخند همیشگی چند لحظه ای سکوت کرد. نگاهی به بیرون از ماشین انداخت:

«ثم قالت ایّها الناس اعلموا أنّی فاطمه...»

ای مردم! من فاطمه هسـتم. پـدرم محمـد است. از گذشـته و حال می گویم. در کلامم اشـتباهی نیست و در اعمالم راه خطا را نمی پویم.

خداوند برای شما، رسولی از خودتان فرستاد؛ رسولی که بر او سخت و دشوار بود شما به مشقّت بیفتید. بر راهبری شما حریص و به عاشقان خدا دلسوز و مهربان بود.

ای مردم! او پدر من بود نه پدر زنان شـما! او، برادر پسرعموی من بود نه برادر مردان شما!چه پرافتخار است که این نسب برای او باشد. سلام خدا بر آن رسول و اهل بیتش.

او آمد و مأموریت خود را انجام داد. مردم را به خوبی به روشـنایی دعوت و از راه گمراهان و مشرکان نهی کرد. پشت کوری و نادانی را بر زمین کوبید و گلویش را فشرد.

با نور خود که پر از حکمت و نیکویی ست، به سوی بهشت و سرمنزل مقصود فرا خواند. بت های آتش را شکست و آن چنان بر کمر دشـمن کوبید که جمع آن ها متلاشی شد و پا به فرار گذاشتند. تاریکی ها کنار رفت و شب تاربه روز امید رسید. حق آشـکار شد. فرستاده خدا سخن گفت و زمزمه های شیاطین خاموش شد. وحشت، پستی و فرومایگی از بین رفت خیمه کفر از هم پاشید و بندبندِ آن گسسته شد.

شما، در حالی به راه افتادید که اندکی بیش نبودید. قبل از آمدنش، بر لب پرتگاه آتش بودید. هر طمع کننده ای به شما روی می آورد برای شعله ای کوچک که درمان سرمای زمستان را نمی کرد و جرعه ای ناچیز که تشنگی را تسکینی نبود. زیر دست و پاها لِه می شدید.

آب متعفن و گندیده را می نوشیدید و از برگ درختان می خوردید. ذلیل و خوار بودید. همیشه از این می ترسیدید که شما را ببلعند. پس خداوند به وسیله محمد شما را نجات داد. او ناتوانی تان را به قدرت رسانید؛ با پنجه سیاه دشمنان درگیر شد و گرگان آن روز عرب و یهود را به زمین زد. همانان که هر وقت آتش جنگ را برافروختند و به دنبال آشامیدن خون بودند، خداوند بر زمینشان کوبید و آتش فتنه شان را خاموش کرد.

هرگاه شاخ شیطان نمایان می شد و فتنه ها دهان می گشود، این علی بود که در کام آتش می رفت و آن ها را سرکوب می کرد؛ باز نمی گشت مگر وقتی که سرهایشان را پایمال و بینی شان را به خاک می مالید. علی بود که در راه محبوب، رنج برایش آسان و تلاش همراه همیشگی او به رسول و بزرگ دوستان خدا نزدیک تر بود. آن که همیشه آماده رفتن بود و دمی از راهنمایی فروگذار نمی کرد.

او رنج را همچون سربند به پیشانی بسته بود تا شما در رفاه و آسایش کامل به سر برید و آسوده خیال بخورید و به لذت بگذرانید.

شما انتظار می کشیدید که مصیبتی به ما برسد، و چشم به راهِ خبر نابودی مان بودید. از کار خیر می گذشتید و در پیکارها، از ترس پا به فرار می گذاشتید.

من هم چشـمانم مثـل فرمانـده به بیرون دوخته شـده بـود. احسـاس کردم در این لحظـات بغض گلـوی او را گرفت و اشـک از چشمانش سرازیر شد.

اما وقتی که برای وقت رفتن پیامبر فرا رسـید، خداونـد سـرای پیامبران را، برای پیامبرش برگزیـد. ناگهان کینه ها و نفاق مخفی درون شما فوران کرد. بر دین پرده ای انداختند و گمراهان به فریاد درآمدند. افراد پست ظاهر شدند. نعره های باطل برخاست و در اجتماع شـما دُم جنباندند و به این سو و آن سو رفتند. شـیطان سـرش را از مخفیگاه خود خارج کرد. شما را به سوی خود فراخوانـد و شـما را آماده پیروی مکر و نیرنگ خود دیـد. سـپس شـما را به حرکت دعوت کرد وچه سـبکبار به دنبال او به راه افتادید! شعله های سیاهی و خشم را در دل های شما برافروخت.

پس سوار و شتری که برای خودتان نبود، برداشتید و به غیر از آبشخور خود رفتید. به سراغ چیزی رفتید که از آن شما نبود و در آن حقّی نداشتید.

در حالی که هنوز زمانی از کوچ کردن پیامبر نگذشته بود و زخم های فراق او بر دل ها بود و زخم های قلبی التیام پیدا نکرده بود، حتی هنوز ایشان به خاک سپرده نشده بود، بُردید و ربودید. به چه بهانه ای؟ به بهانه این که می ترسم در شکاف نبود او در جامعه فتنه ای برپا شود.

در حالی که او جانشین خود را بارها معرفی کرده بود، امّا در فتنه و آتشی افتادید که از آن بالاتر نبود؛ آتش جهنمی که کافران را حلقه زده و فرا گرفته است.

چه قدر این کارها از شما بعید بود! چگونه از شما سر زد؟!

چه می کنید و به کجا می روید با این که قرآن خداوند، آن کتاب پر از نور که نزد شماست؟

قرآنی که سراسر روشنایی و برنامه دور کردن از آتش و دعوت به آرامش و خنکی است را پشت سر انداختید.

آیا از او روی برگرداندید یا برنامه ای دیگر برای حکم کردن یافته اید؟ چه جانشین بدی را به جایش برگزیدید!

بدانید! هر راهی غیر از اسلام بپیماید، از او پذیرفته نخواهد شد و نصیب او در آخرت، چیزی جز بدبختی نخواهد بود.

حاجی، یارای ادامه دادن حدیث رو نداشت. قطره های اشک از چشمش، لحظه به لحظه فرو می ریخت.

علی جان! ببخشید فعلاً نمی تونم ادامه بدم. بذار برای ادامه راه.

نیم ساعتی هست که می گذره. غم بزرگی روی دلم نشسته. توی فکر بودم که حاجی با صدای غم گرفته ای گفت: «ادامه بدیم؟»

بفرما حاجی جان.

حضرت فرمود: آری شما شتر خلافت را در اختیار گرفتید. حتی صبر نکردید که رام گردد و تسلیمتان شود. ناگهان آتش فتنه ها را برافروختید و شعله هایش را گسترش دادید. در آن زمان بود که به ندای شیطان اغواگر، سر تعظیم فرو آوردید و به خاموش کردن انوار تابان حق و نابودی سنّت های پیامبر مشغول شدید.

به بهانه گرفتن کف ها، شیر را مخفیانه تا جرعه آخر نوشیدید. در ظاهر سنگ دیگران را به سینه می زدید، امّا در حقیقت در هوای کار خود بودید و برای کنار زدن ما در کمین نشستید. ما صبر خواهیم کرد همچون کسی که خنجر بر گلویِ او و نوک نیزه بر دلِ او نشسته باشد.

ارث مـا را می بریـد و گمـان می کنیـد که خداونـد ارثی برای ما قرار نـداده و ما از پیامبر ارث نمی بریم. آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید؟ چه کسی حکمش از خداوند بهتر است برای آنان که روشن بینند؟ در شگفتم! این ها را نمی دانید؟

بله! می دانید. مانند آفتاب برایتان روشن است که من دختر اویم.

ای مسلمانان! باید ارثم هم از من به زور گرفته شود؟

ای ابی بکر! به من پاسخ بده آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ چه سخن ناروایی است!

آیا به عمـد، کتاب خـدا را پشت سر انداختیـد در حالی که خـدای ما در قرآن می فرمایـد: «و سـلیمان وارث داوود شـد» و در سرگذشت یحیی فرزند زکریا می فرماید:

«خداوندا! از نزد خود جانشینی به من هدیه کن که وارث من و خاندان یعقوب باشد.»

مگر در قرآن نیامده: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خداوند قرار داده سزاوارتر از دیگرانند...»؛ «خداوند درباره فرزندان، به شما سفارش می کند که سهم پسر به اندازه سهم دو دختر باشد.»؛ «اگر کسی پس از مرگش مالی از خود جای بگذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان خود به نیکی وصیت نماید. این حقّی است برای پرهیزکاران.»

کار به آن جا رسیده بود که پس از تغییر جهت خلافت، هم اکنون حقّ خانواده و فرزندان پیامبر نیز به ناحق گرفته شده. آیا خداوند آیه ای فقط برای شما نازل و پدرم را از آن خارج کرده است؟ یا می گویید: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند؟ مگر من و پدرم یک مذهب نداریم یا شما به راز و رمز قرآن، بیشتر از پیامبر و علی آگاهید؟

حال که این چنین است آن را ببر، ولی بدان که در قیامت با تو دیدار و از تو بازخواست می کنیم.

روزی که در آن، داور، خداوند است و مدّعی حقّم، پدرم محمّد...

در روز رستاخیز زیانکاران ضرر خواهند دید و پشیمانی در آن هنگام، سودی به حالتان نخواهد داشت.

«هر چیزی بـاز گشت و قرارگـاهی دارد و بـه زودی آن را خواهیـد دیـد، و نـه چنـدان دور خواهیـد دیـد که چه کسـی عـذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد و مجازات همیشگی بر او وارد خواهد شد...»

منطقه پایانی

پس از جـدا شـدن از فرمانـده و رسـیدن به شهرسـتان، مطلع شدم که او به خاطر احضار فوری از منطقه، بعد از چند ساعت، به جنوب برگشته. قبل از رفتن، بسته ای را به یکی از دوستان سپرده بود و خیلی تأکید داشت که حتماً به دستم برساند.

بسته را که باز کردم، نوشته ای به قلم حاجی بود:

«باز شرمنده ام. دوباره مجبور شدم براتون بنویسم. ازتون می خوام که این صفحه های آخر رو با دقّت بخونید.

«ثم رَمَتْ بطرفها نحو الانصار فقالت:...»

سپس بـانوی اسـلام، گروه انصـار را مخـاطب قرار داد و بـا آهنگی رسا، محکم و کوبنـده ادامه داد: ای جوانمردان! ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام! این چه چشم پوشی است که در برابر حق و ظلم وارد شده به من انجام می دهید؟

آیا پدرم رسول خدا نفرمود: «احترام هر کس را در مورد فرزندان او نیز باید نگاه داشت؟»

چه زود اوضـاع را دگرگون ساختیـد و چه بـا سـرعت به بیراهه گـام نهادیـد؛ با این که توانایی گرفتن حقّ مرا داشتیـد و نیروی کافی در اختیار شما بود.

آیا می گوییـد محمـد از دنیا رفت و با رفتن او همه چیز تمام شـد و بایـد خانـدان طهارت او به دستِ فراموشـی سپرده شوند و سنّتش زیر پا بماند؟

رفتن او، مصیبت و ضربه دردناکی به اسلام بود؛ فاجعه سنگینی که بر همه، غبار غم فرو ریخت. زمین از غیبت او تاریک و ستارگان به خاطر مصیبتش بی فروغ شده اند و امیدها به نا امیدی تبدیل شد. این همان غمی است که کوه ها با آن، متزلزل شد و با مرگ او، حرمتی باقی نماند؛ ولی، خدای او این گونه فرمود:

«محمّد فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری هم بودند. آیا اگر او بمیرد یا به شهادت برسد، شما به کفر و جاهلیّت برمی گردید؟

اگر کسی به کفر و تاریکی ها برگردد، هرگز به خداوند ضرری نمی رسد.»

عجبا! ای گروه انصار! آیا ارث من باید پایمال گردد، در حالی که شما آشکارا می بینید، می شنوید و در جلساتتان از آن سخن می گویید، ولی باز هم خاموش

نشسته اید، با این که تعداد کافی، تجهیزات و سلاح کافی دارید. دعوت مرا می شنوید و لبّیک نمی گویید و فریاد من در میانتان می پیچد و به فریاد نمی رسید؛ با این که شما در شجاعت زبان زد و در خیر معروفید و برگزیدگان قبایل هستید؟

شما بودید که با مشرکان عرب پیکار کردید و رنج ها را تحمّل نمودید؛ شاخ های گردن کشان را در هم شکستید و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید. شما بودید که پیوسته با ما حرکت می کردید و در خطّ ما بودید؛ سخنان ما را برای راهنمایی تان با جان می پذیرفتید تا این که آسیاب اسلام بر محور وجودِ خاندان ما، درآمد و نعمت روزگار فزونی یافت؛ نعره های شرک در گلوها خفه شد و شعله های خیالی فرو نشست؛ آتش کفر خاموش شد، دعوت به پراکندگی و تفرقه متوقف شد و اساس دین محکم شد.

پس چرا بعد از آن همه سخنان قرآن و پیامبر، امروز حیران مانده اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن می پوشانید و پیمان های خود را می شکنید و بعد از ایمان و روشنایی، راه کفر و سیاهی را پیش می گیرید؟

«آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفته اند، پیکار نمی کنید؟ در حالی که آن ها پیکار با شما را شروع کردند. آیا از آن ها می ترسید؟ اگر به خداوند عشق دارید، سزاوار است که از او بترسید.»

ناله و غصّه حضرت، لحظه به لحظه بیشتر می شد:

بدانید که به سمت رفاه طلبی پیش می روید. رفاه طلبی آرزوی دیرینه دشمنان است.

کسی را که از همه برای امامت و اداره امور جامعه شایسته تر بود را دور کردید، به تن پروری و آسایش تن دادید و از فشار و تنگنای مسئولیت ها به بی تفاوت بودن روی آوردید.

آری، آنچه از ایمان که در درون خود داشتید. بیرون افکندید و آب گوارایی را که نوشیده بودید، به بیرون ریختید.

خود، حیات را به مرگ فروختید. «به خدا با کافر شدنتان زیانی می رسانید.»

آنچه را که باید، گفتم، با این که به خوبی می دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته و عهدشکنی قلب شما را فرا گرفته، ولی چون قلبم از اندوه پر بود، کمی از غم هایم بیرون ریخت و اندوهی که در دلم موج می زد، خارج شد. تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای کسی باقی نماند.

حالا که چنین است خلافت و فدک، همه از آن شما؛ محکم بچسبید و رها نکنید؛ بدانید این مرکبی نیست که بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید؛پشتش زخمی و کفِ پایش شکافته است؛ داغ ننگ بر آن خورد. غضب خداوند علامتِ آن است؛ رسوایی ابدی همراه آن و سرانجام به آتش الهی خواهد پیوست.

فراموش نکنید آنچه انجام دادید، در پیشگاه و در برابر خداست و آن ها که ستم کردند به زودی خواهند دانست که بازگشتشان به کجاست.

من «فاطمه» دختر پیامبری هستم که به شما در برابر عذابی شدید هشدار دادم.

آنچه از دستتان برمی آید انجام دهید، ما هم انجام می دهیم و منتظر آن روز موعود باشید ما هم منتظریم.

علی! برادر و دوست عزیزم!

روزی که ابی سفیان نابینا به جمع بنی امیه در مسجد رفت، زهر دیرینه خود را چنان ریخت که در بدن عالم، هنوز آثارِ آن سم پدیدار است. گفت: «خلافت و فرمانروایی را مانند گویی بین خود نگه دارید و نگذارید از زمین شما خارج شود.»

امروز پس از گذشت ۱۳۵۰ سال، هنوز این گوی به دستِ کفتارهای گوشت خواری است که خونِ جهانیان، شراب شب های مستیِ آن هاست. این در به دری و بیچارگی تا زمانی که صاحب عالم قدم بگذارد و بیاید خواهد ماند. مادرشان ناله کردند، ناله هایی که تا آن ها هست، امام غائب نمی آید؛ تا وقتی که رفاه طلبی و ثروت اندوزی جای امام را بگیرد، تا زمانی که به راحتی دور او را خلوت کنیم و رو به دشمن کنیم، خبر از آن منتظر واقعی نخواهد شد.

ص: ۷۱

تلفن خونه زنگ زد:

الو، بله، بفرمایید... کی؟

خبر، خبر شهادت فرمانده بود. وقت رفتن به سمت مقر، ماشین او با راکد هواپیمای عراقی هدف قرار می گیرد و در آتش...

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹